وحاء مهمله است مخرج سیوم آخر حلقست
وآن مخرج غین وخاء معجمه است مخرج چهارم
اول زبانست وآن مخرج قافست با آنچه محاذی
وی است از کام بالا مخرج پنجم نیز بیخ
زبانست ولیکن پایین تر است اندکی از
مخرج قاف وآن مخرج کافست با آنچه
محاذی ویست مخرج ششم میان زبا
ن است با آنچه محاذی ویست از کام بالا
وآن مخرج جیم است وشین معجمه و یاء غیر مدیست
مخرج هفتم کناره زبانست که آن را حافه
گویند از جانب چپ و راست با آنچه محاذی
ویست از دندان های اضراس وآن مخرج
ضاد معجمست مخرج هشتم آخر پهلوی

زبانست وآن مخرج لام است با آنچه برابر
ویست از بیخ دندانهای بالا مخرج نهم
سر زبانست نزدیک مخرج لام با آنچه محاذی
ویست از بیخ دندان بالا وآن مخرج نونست
مخرج دهم هم سر زبان است بعد از مخرج
نون باندک فاصله با آنچه محاذی ویست
از بیخ دندان های بالا وآن مخرج راء مهمله است
مخرج یازدهم سر زبان است با بیخ دو دندان
پیش بالا وآن مخرج طا و دال است مهمله
وتاء مثناة من فوقست مخرج دوازدهم نیز
سر زبان است با سر دو دندان پیش بالا و
آن مخرج ذالست وظاء معجمه است وثاء مثلثه
مخرج سیزدهم نیز سر زبانست با سر دو دندان
پیش

پیش زیرین وآن مخرج سین وصاد مهملتین
وزاء معجمه است مخرج چهاردهم سر دو دندان
پیش بالاست با میان لب زیرین وآن
مخرج فاست مخرج پانزدهم میان دو لب
است وآن مخرج واو غیر مدی وباء موحده است
ومیمست وبا از تری لب خیزد ومیم از بیرون
لب وواو لب بکو مقبوض نشود مخرج
شانزدهم فضای هوای دهن است که آن را
جوف خوانند وآن مخرج الف وواو
ساکن ما قبل مضموم ویاء ساکن ما قبل مکسو
راست مخرج هفدهم خیشوم است یعنی
سوراخ بینی که غنه از وی بیرون آید وآن مخرج
نون ومیم است در حالت اخفا با غنه یا ادغام با غنه.

باب دویم در صفات حروف که آن جهر
و رخاوه و استفال و انفتاح و اصمات است
و هر یکی ازین صفات چگانه را ضدیست
پس مهموسه ضد مجهوره است و حروف
مهموسه مجتمعت در کلمات فحثه
شخص سکت که فا و حا و ثا و ها و شین و خا
و صاد و سین و کاف و تا است و هر چه غیر ازین
ده حرف باشد همه مجهوره اند زیرا که مهموسه
نیستند پس مجهوره باشند و همس فرود داشتن
آواز خود و حروف مذکوره مهموسه از جهت
آن گویند که در اداء ایشان آواز به نرمی
بیرون آید و نفس بند نشود جهر در لغت
آواز بلند را گویند و حروف وی نوزده

است

است مجتمع در کلمات ظل قو ربض
اذ غزا جند مطیع و این مجهوره را
گویند زیرا که در تلفظ ایشان آواز
برداشته شود تا بحدی که نفس بسته
گردد و شدیده ضد رخوه است
و حروف شدیده هشت است مجتمع
در لفظ اجد قط بکت همزه و جیم و
دال و قاف و طا و با و کاف و تاء
و حروف بین الشده و الرخاوه پنج است
مجتمع در کلمه لن عمر که لام و میم و نون
و را و عین است پس غیر ازین حروف
سیزده گانه همه رخوه باشند شدت
عبارت از قوت آواز و امتناع

جریان است و حروف مذکوره را
شدیده از جهت آن گویند که در
مخرج خود سخت می شوند چنانکه در تکلم
آواز بسته میگردد و رخاوة سستی
است و جریان آواز بآسانی و حروف
وی شانزده است مجتمع در کلمات حس
شخص هو فقط عاض نذی و این
حروف را از جهت آن گویند که آواز
در تلفظ ایشان سستی بیرون آید و
نفس جاری شود و آواز کشیده شود
و حروف لم نرع را میان رخوه
و شدیده از جهت آن گویند که در تکلم
باین پنج حرف آواز نه چنان منحبس میشود

که در شدیده

که در شدیده نه چنان جاری میشود که در
رخوه پس میان شده و رخاوة باشد
مستعلیه ضد مستفله است و حروف
مستعلیه هفت است مجتمع در خص
ضغط قظ و هر چه غیر ازین هفت
حرف باشد از حروف تهجی مستفله
باشد استعلا طلب بلندی کردن است
و حروف مذکوره را مستعلیه از جهت
آن گویند که در تلفظ آن زبان میل
بالا میکند و استفال میل با پین
کردن است و حروف وی بیست و
دو است و مستفله از جهت آن گویند
که در تلفظ ایشان زبان میل با پین میکند

زبان

ومطبقه ضد منفتحه است وحروف مطبقه
چهار است صاد ضاد وطا وظا وغیر این
چهار حرف همه منفتحه باشند اطباق
پوشانیدن وچسپیدن است وحروف
مذکوره را مطبقه گویند بنا بر آنکه بتلفظ
ایشان زبان چون طبقی می شود وکام
بالا که برابر اوست می پوشند یا می چسپند
بکام بالا وانفتاح گشاده شدن است
وحروف وی غیر حروف مطبقه
است وآن بیست وپنج است ومنفتحه
از جهت آن گویند که زبان در محل
تکلم بدیشان از کام جدا وگشوده شود
وکام بالا را نپوشانند ومذلقه ضد مصمته
است وحروف

مصمته است وحروف مذلقه شش است
مجتمع در فَرَّ مِنْ لُبٍّ فا ورا ومیم و
نون وبا وغیر این حروف شش
گانه همه مصمته است اِنذِلاق در لغت
خفت است وطرف چیزی را نیز گویند
واین حروف را مذلقه گویند از جهت
خفت ایشان در محل اخراج وصمت
در لغت منع است وثقاله وحروف
وی بیست وسه است واین حروف را
مصمته از جهت آن گویند که ممنوع
باشند از ترکیب یعنی ممنوعست
در کلام عرب صیغه رباعی مجرد
وخماسی مجرد که همه حروف وی مصمته

باشند هیچ حرف از حروف ضد وی
که مذلقه است درو نباشد از جهت
ثقالت و ازین جهت اصحاب لغت
لفظ عسجد و عسطوس را عجمی کرده اند
زیرا که همه حروف این دو صیغه مصمته است
از حروف ضد او که مذلقه است در ایشان
نیست پس هر یک از حروف تهجی باید
که متصف به هیچ صفت ازین ده صفت
باشد و آن صفاتی که ضدیت با صفات
متقدم ندارند و لازم نیست که همه حروف
تهجی داشته باشند شش است صفیر است
و آن خاصه صاد و سین و زا است و صفیر
در لغت هست کردن و موجود ساختن آب

و مراد ازین

و مراد درین مقام آوازی بود که از میان
دندانها جاری شود دویم قلقل است
و قلقله در لغت جنبانیدن مخرج
حرفست و حروف وی پنجست
مجتمع در قطبُ جدٍ و ایشان را
حروف قلقله از برای آن گویند
که در حال سکون مخرج ایشان بجنبد
و متزلزل شود سیوم لین است
و لین نرمی است و حروف متصف
بوی دو است واو ساکن ماقبل او
مفتوح و یا ساکن ماقبل مفتوح است
و این هر دو را لین از جهت آن گویند
که در تلفظ بدیشان آواز به نرمی تمام

حاصل شود چهارم انحرافست و
وانحراف در لغت میل کردن است
وحروف متصف بوی دو است
لام وراء وانرا منحرف از جهت
آن گویند که در تکلم از مخرج خود میل
بکناره زبان کند یا بجهت آنکه
سر زبان بجانب درون کام میل
کند پنجم تفشی است و تفشی
پهن شدن ومنتشر گشتن است
وحروف وی شین است وبس
نزد محققین واتصاف شین باین
صفت از جهت انست که در مخرج
پراکنده ومنتشر میشود تا غایتی
که بمخرج

که بمخرج طا میرسد ششم استطالت است
واستطالت طلب درازی کردنست وحروف
وی ضاد است وبس اتصاف وی
بدین صفت از برای آنست که در
مخرج درازی شود تا غایتی که بمخرج
لام میرسد یا آنکه در گفتن دراز
دراز میدارد و تلفظ بوی زبان مشقت
دارد باب سیم در بعضی احکام
تجوید باید دانست که حروف مستعلا
همه رقیق اند یعنی باریک اند و همه را
باریک باید گفت و تفخیم کردن یعنی
گنده گفتن هیچ یک از آن جایز
نیست مگر رای یا مضموم مثل

مفتوح ٤

نَیَصر وکُم وَدَدَ قُلَم ومکر رای ساکن ماقبل
مفتوح یا ماقبل مضموم اعم ازانکه دراصل
ساکن باشد یا در وقف ساکن کرد انیم مثل
وَانْحَرْ وسُعُر ومکر رای ساکن ماقبل
مکسور بشرط انکه کسره عارضی باشد مثل
ارجعوا یا منفصل باشد مثل اَم اَرتابوا
وَالذی ارْتَضی وبشرط که بعد از رای
واسطه در کلمه حرف استعلا باشد
اگرچه کسره ماقبل اصلی باشد واز حروف
استعلا هفت کانه الخ در قران بعد
از رای ساکن ماقبل مکسور واقع شده
بی واسطه سه است صاد در سه موضع
اِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ الله در سوره توبه

ونحر وسعر

تفخیم

مرصادا

مِرْصادًا للطاغین در سوره نبا ولَبِالْمِرْصادِ
در سوره والفجر طا در یک موضع فی
قِرْطاسٍ فَلَمَسُوهُ در سوره انعام وقاف
در دو موضع مِن کُلِّ فِرْقَةٍ در سوره توبه.
فکان کل فِرْقٍ کالطود العظیم
در سوره شعرا ودر فِرْقٍ خلافست بعضی
ترقیق گفته اند از جهت انکه حرف
استعلا نیز مکسور است پس را در میان
دو کسره واقع باشد وحرف استعلا
مانع نتواند بود ترقیق باید کرد وبعضی
تفخیم گفته اند بنا بر قاعده مذکوره
ومکر رای ساکن ماقبل ساکن غیر یا ساکن
ماقبل یا ماقبل مفتوح ومضموم مثل

البحر والعصر در وقف ومکر رای ساکن ماقبل
ساکن ماقبل ماقبل مکسور که ساکن
فاصل حرف استعلا باشد مثل مصر و
عین القطر بعضی از علما قراءت درین
صورت ترقیق گفته اند و شیخ محمد جزری
در کتاب نشر گفته که من در مصر تفخیم
اختیار میکنم و در قطر ترقیق نظراً
للوصل وعملاً بالاصل و مکر لام لفظ الله
گاهی که حرف مقدم او مفتوح
یا مضموم باشد مثل انّ الله وجه الله در
قراءت جمیع قرا و همچنین است لام
اللهم و مکر لام مفتوحه که مقدم بر وی
صاد یا طا یا ظا واقع شده باشد بشرطی

که حروف ثلثه

که حروف ثلثه مفتوح یا ساکن باشند مثل
الصلوة و یصلون والطلاق و مطلع و ظلم
واظلم در قراءت نافع بروایت ورش
از طریق مصریین و ورش در را حکم علیحده
دارد زیرا که هر رائی که ماقبل وی کسره
یا یای ساکنه باشد ترقیق میکند خواه را
خود مفتوح باشد و خواه مضموم و اگر
ماقبل را ساکن باشد و غیر یا باشد و ما
قبل ماقبل مکسور باشد هم همان حکم دارد
الا گاهی که ساکن فاصل حرف استعلا باشد
و از حروف استعلا خا را اخراج کرده و
اگر درین صورت را منوّن مفتوح
باشد مثل ذکراً و سِتراً و امثال انها

والطلاق

ورش را دو وجه است و بمذهب شاطبی
تفخیم ارجح است واگر بعد از را واگر
چه بواسطه باشد حرف استعلا واقع
شود مثل صراط و فراق تفخیم باید نمود
و باقی حروف استفلال همه مرقق اند
نزد جمیع قرا و حروف استعلا سبعه
همه مفخمند و کنده و غلیظ باید گفت
و باریک گفتن هیچیک جایز نیست و از
حروف استعلا آنچه متصف بصفت
اطباق باشند تفخیم زیاده باید کرد و قول
صحیح در الف آنست که اگر مقدم بر وی
حرف استعلا یا را یا لام است بشرطی
که سابقا مذکور شد تفخیم الف باید کرد
واگر

واگر یا قبل وی یکی ازین حروف نباشد
باریک باید گفت و حروف مجهوره
و شدیده را شدة و جهر بجای باید آورد
خصوصا جیم که اگر ملاحظه نکنند مشتبه
بشین شود چنانکه بعضی از عربان گویند
و همچنین باقی صفات حروف را رعایت
باید نمود تا مشتبه بیکدیگر نشوند اما
راست از بیان قلقله حروف قطب
جد گاهی که ساکن باشند و اگر سکون
وقفی باشد قلقله اظهر باشد مثل
یقتلون ومن واقٍ ویطهرون و
الاسباط و ربوةٍ و الاسباب والفجر
وزوجٍ بهیج و یدخلون و بئس المهاد

وحذر باید کرد از تقلقل باقی حروف تهجی
واز تحرک ایشان کاهی که ساکن باشند
خصوصا نون انعمت وغین المغضوب
ولاجعلنا وبباید دانست که را صلاحیت
تکرار دارد واکر سر زبان را نیک نکاه ندا
رند مکرر کردد خصوصا کاهی که مشدد باشد
مثل الرحمن الرحیم ومرکان لم یدعنا و
وتکرار الحنت وجایز نیست وواجبت
مر قاری را که ملاحظه نمایند وتکرار نکنند که
که نماز باطل شود وناچار است بجای آورد
دان شدت کاف تا مشتبه بکاف فارسی
نشود همچنین است وبا بر تا مشتبه
بپای فارسی نشود وازین عیبها کاهی

خلاص

خلاص نتوانند شد که هر حرفی را تمکین تمام
در مخرج خود دهند وتلاوت ومشق
بسیار بسیار نمایند **باب چهارم**
در هاء کنایه هر هائی که هست ضمیر مفرد
اکر غایب باشد مثل فیهِ ولَهُ وبِهِ وعلیهِ
ونصروه وفعلوه واجتبیه وهداه
پس اکر ماقبل ومابعد وی هر دو متحرک
باشند مثل بِهِ اِنّا ولَهُ اِلّا هو جمیع
قرا متفق اند در صله واکر ماقبل ومابعد
وی هر دو ساکن باشند مثل منهُ اسمه
وعلیهُ الله هیچیک از قرا صله نکنند واکر
ماقبل ساکن باشند ومابعد متحرک
باشند مثل بِهِ الله غیر هیچکس صله نکنند

واگر ماقبل ساکن باشند و مابعد متحرک
مثل فیهِ هُدیً و علیهِ انشاه و اجتباه
وهداه الی صراط مستقیم هیچکس صله نکند
مگر ابن کثیر که او بصله خوانده و حفص که راوی
وی عاصم است موافقت کرده بوی
در فیهِ مهاناً در سوره فرقان و باید دانست
که بعضی از احکام مذکوره در بعضی الفاظ
مخصوصه جاری نیست مثل نُوَدِّهِ و
نُوَلِّهِ و اَرْجِهْ و یَرْضَهُ و نُؤْتِهِ و نُصْلِهِ و یَتَّقْهِ
و یَاْتِهِ چنانکه در کتب مطوله مذکور است
و ذکر آن درینجا مناسب نیست و
الله اعلم **باب پنجم در مد** بدانکه مد
بردو گونه است طبیعی و غیر طبیعی **مد طبیعی**

عبارت از امتدادی باشد که حاصل است در
ذات حروف مد را بقدر تلفظ به
بدنیان مثل الف قال و واو تقول
و یاء قیل و مثال هرسه اوذینا و اوتینی
و آنرا اصلی و ذاتی نیز گویند و غیر طبیعی
عبارتست از زیادتی این امتداد
و باب مد و قصر که در کتب قرائت
ذکر میرود مراد از آن مد این نوع است
و آن را مد فرعی و عرضی نیز گویند
و قصر عبارتست از ترک این زیاده
و ابقاء مد طبیعی و زیاده امتداد را
لابد است از سببی یا لفظی باشد یا
معنوی و سبب لفظی دو چیز است

ساکن و همزه و ساکن ممکن نباشد الّا
بعد از حروف مد و ساکن و ساکن لازم
باشد یا عارض و هر یک مدغم باشد
یا مظهر مثال ساکن لازم مدغم دآبّة
ولا الضّالّین و اتحاجّونّی و مظهر کاف
صاد قاف میم نون والقلم یس والقرآن
الحکیم نزد مظهر و محیای و اللائی
در قراءت مسکن و مثال ساکن عارض
مدغم ادغام کبیر مثل متماثلین و متقاربین
و متجانسین ابو عمرو است مثل الرحیم
ملک قال لهم المصیر لا نخلف و مظهر
سکون وقف باشد نستعین و
یوم الدین و ما یکون و فاتقون و بس

المهاد و دار القرار و بس والذئب والضأن
و فی شأن نزد ابدال کنند همزه و مد
این نوع در حالت وقف یا اسکان باشد
یا باشمام در آنچه تواند بود یعنی در آنچه
مضموم یا مرفوع باشد و وجه مد از
برای سکون آنست که تمکن تنبیها شود
از بجهت بین الساکنین پس گویا که
قائم مقام حرکت است و در سبب ساکن
هر چه لازم باشد اجماع است تا قرار مد آن
بر نهج اشباع و در ان تفاوتی نیست
نزد جمهور و عمل بر اینست این را در حرف
قرا مد لازم از ین جهت میگویند
یا آنکه لازم صفت ساکن باشد و مضاف

محذوف باشد یعنی ساکن لازم و این را
مد عدل نیز گویند از جهت آنکه معادل
حرکتست و آنچه عارض باشد مد طول و توسط
و قصر در آن جایز باشد از جهت اعتبار
بعارض و عدم اعتبار آن و رعایت
جانبین اما سبب که همزه باشد خالی
از آن نیست که آن همزه مقدم باشد
بر حروف مد یا عصر یا مؤخر اگر مقدم
باشد مثل امن و اوتی و ایمانا مد آن
مخصوصست بقرات نافع از روایت
ورش بطریق ازرق و توسط و قصر نیز کرده
بهمین طریق و اگر مؤخر باشد از حروف مد
خالی از آن نیست که مجتمع باشند در یک کلمه

یانه اگر مجتمع باشند در یک کلمه مثل جاء و
شاء و جیئ و سیئ و عن سوء و ان تسوء
ولتنوء این را مد متصل و واجب خوا
نند و اگر چه در بین مد قصر که عبارت
از مد طبیعی باشد وارد شده اما تفاوت
در میان قرا هست و نزد صاحب
تیسیر و جمعی چهار مرتبه تفاوتست
اطول همه ورش و حمزه باشند و فروتر
از ایشان عاصم و فروتر ابن عامر و
کسایی و خلف و فروتر از ایشان قا
لون و ابو عمرو و ابن کثیر و ابی جعفر
و یعقوب و نزد شاطبی و تبع وی تفاوت
بد و مرتبه است طولی از برای ورش

دو حمزه و وسطی از برای باقیان و جمهور را
عمل بر اینست از جهت آنکه اضبط
است پس مذهب شاطبی مد عاصم و
ابو عمرو و یکی باشند و اگر در دو کلمه مجتمع
باشند همزه و حروف مد مثل بما انزل
وقالوا آمنا وفی انفسکم و هولاء و یا ادم و
امره الی الله و به الا الفاسقین آنرا مد منفصل
خوانند و بسط نیز گویند و مد حرف بحرف
و جایز نیز خوانند و درین نوع ابو جعفر
و ابن کثیر و سوسی را غیر از قصر نباشد
که عبارتست از مد طبیعی و یعقوب
و دوری را با قالون دو وجه باشد یکی
مد و طول بیشترین جهت از برای

دوری

دوری و اهل عراق که در تیسیر گفته مراد
دوریست و دیگر قصر و از زواید شاطبیه است
فصل اگر مثل صور مذکوره بجای
حروف مد حرف لین باشند و آن
واو و یا ساکنین است که مسبوق
باشند بفتحه پس اگر بعد از ایشان همزه
باشند متصل بایشان در یک کلمه مثل
شیء و سوء در حالت وصل بغیر از
قصر نباشد از برای همه الا ورش که
طول و توسط کند و در حالت وقف
طول و توسط و قصر است از برای همه
مگر ورش که طول و توسط کند و اگر بعد
از ایشان ساکن باشد لازم خواهد بود.

باعارض وبر بهر تقدیر باشد وخواه بود
یا نه اما لازم غیر مشدد لین است
در فاتحه ومریم وشوری که حرف لین را
جاری مجری حرف مد داشته اند ومد
مطول کرده اند از برای قرا ومد توسط
نیز کرده اند از برای همه بنا بر آنکه اگرچه ساکن
لازم است اما شرط حرف لین است
نه حرف مد واول یعنی طول مذهب
ابن مجاهد وعلی ابن محمد بن بشر انطاکی
وابن بکار قوی واختیار صاحب تبصره
وشیخ ابو القاسم شاطبی است
وحافظ ابو عمرو نیز در جامع البیان از
بعض مذکورین حکایت کرده وباقی یعنی

توسط مذهب

توسط مذهب ابو الطیب عبد المنعم
بن غلبون است وپسرش ابو الحسن
طاهر بن غلبون که در باب مد وقصر
وشاطبی مذکور است وعلی ابن سلیمان
انطاکی وابو طاهر صاحب عنوان و
ابو الفتح بن شیطا وابو علی بغدادی
صاحب روضه ووجه ثانیست در جامع
البیان وحرز الامانی وتبصره وغیرها واین
هر دو وجه مختارند نزد جمیع مصریان و
مغاربه از برای همه قرا ولازم مشدد
دو حرفیست در قراءت ابن کثیر هاتین
وارنا الذین وهمین دو وجه بطریق
مذکوره از برای وی در کلمتین باشند

عارض

وآما ساکن غیر مشدد مثل واللیل والمیت
والحسنیین والخوف والموت والطول
است درحالت وقف باسکان یا
باشمام درآنچه اشمام آن جایز باشد و
وهمان وجه کطول وسط وقصر است در
وی جایز است از برای همه وهر سه وجه
در شاطبیه هست وهر که نفی این وجوه
از شاطبیه میکند استعداد فهم شاطبیه
ندارد طول مذهب ابی الحسن علی ابن
بشیر است واصحاب وی وتوسط مذهب
اکثر محققان واختیار حافظ ابو عمرو
دانیست وشیخ شاطبی بان اقرار میکرده
همچنانکه مرویست از امام عبدالله قضاعی

ازکمال

ازکمال عباسی ضریر از شاطبی وقصر مذهب
حذاق مثل ابوبکر شنزائی وابن شیطا و
وابو محمد سبط خیاط وابو علی مالکی وابن
شریح است واستاد ابو الجود مصری
بقصر اقرار میکرد چنانچه ابن قضاع
ازکمال ضریر روایت کرده وکمال اروی
وشیخ برهان الدین جعبری اینست
که این سه وجه وشیخ محمد جزری در نشر
فرموده است که تحقیق درین مقام
آنست که این سه وجه درانجا روا نباشد
الا از برای کسی که در طرف مد این باب
اشباع کرده اما از برای کسی که درانجا
قصر کرده اینجا غیر از قصر جایز نباشد

خواه اعتبار بعارض کند و خواه نه و عارض
شد و مثل اللّیل لباساً اللیل را کیف فعل
بالخیر لقضی در ادغام کبیر و بهر سه وجه طول و
توسط و قصر در وی جایز باشد و از جمله
کسانی که مد توسط را نقل کرده اند استاد ابو
عبد الله بن قضاع است والله اعلم
واما سبب معنوی قصد مبالغه
است در نفی و آن سبب قوی
مهتم به است نزد عرب و اگرچه نزد
قرا ضعیف است و آن از برای
حمزه وارد شده و از الجمله است
مد تعظیم در مانند کلمه لا اله الا الله و لا اله
الا هو و لا اله الا انت و از برای قالون

منفصل

منفصل وارد شده است در بعضی
از کتب قراءات مثل مصنفات
ابو معشر طبری و ابو القاسم هذلی
و ابن مهران و جاجانی و غیرهم
و از طرق ایشان خوانده ایم و از
جمله است مد مبالغه است نفی — نفی جنس
در لا تبرئه از برای حمزه مانند
لا ریب و لا جرم و لا شیة و لا
مرد و لا مبدل و لا معقب **تنبیهات**
معلوم شد که شرط مد حرف مد است
و سبب اش موجب پس شرط گاه باشد
که لازم باشد مثل الملک و دابة و گاه
عارض باشد مثل ملجأ در حالت وقف

یا بغیر اصل باشد مانند ءَأَنْتُم نزد آنکه
فصل میکنند الهمزتین بالف وگاه ثابت
باشد وگاه تغی وتصیّ والسّوء در وقف
حمزه وگاه قوی باشد بانکه حرکت ماقبل
از جنس او باشد وگاه ضعیف باشد
بانکه حرکت ماقبل نه از جنس او باشد
وهمچنین سبب مدّ گاهی لازم باشد
مثل اتحاجونی واسرائیل وگاه عارض
باشد مثل والنجوم مسخّرات در حالت
ادغام ووقف وگاه متغیر باشد
مثل الم اللّه وهو لا ان کنتم
در حالت وصل اول از برای همه
دویم از برای ابوعمرو وگاهی قوی باشد

وگاه ضعیف

وگاه ضعیف باشد واقوی آنست
که لفظی باشد واقوی لفظی آنست که سا
کن باشد با همزه متصل واقوی ساکن
آنست که لازم باشد ونزد بعضی
ساکن مدغم اقوی است از مظهر واز
ساکن عارض اقوی است از منفصل
اقوی است از سببی که مقدم باشد
بر حروف مد واضعف همه اینست
وگفتیم سبب لفظی اقوی است از معنوی
از جهت آنکه مجتمع علیه است وساکن
اقوی است از همزه بنا برانکه
مدّ در ان قایم مقام حرکت وتمکن
از نطق بجقه حاصل نمیشود الا بمد

وازین جهت تفاوت در آن نیست
واز منفصل نیز اقوی است بهمین
دلیل و متصل اقوی است از منفصل
از برای آنکه مدش مجتمع علیه است واگر
چه متفاوتست واز جهت آنکه در
منفصل قصر نیز وارد است و منفصل
اقوی است واز همزه مقدم بر حرف
مد از برای آنکه آنانکه مختلف اند در مد
بعد از همزه متفق اند بر منفصل پس
هرگاه که شرط و سبب مجتمع شوند با قوة
ولزوم مد لازم و واجب باشند و هر
گاه که یکی مختلف شود یا هر دو ضعیف
باشند یا شرط معتبر یا عارض شود و سبب
قوی باشد

قوی نباشد مد ممتنع باشد البته و هرگاه
که یکی که یکی ضعیف باشد یا سبب عارض
شود یا متغیر مد و قصر جایز باشد و بر این
قواعد چند مسئله و تنبیه متفرع میشود
اول مد مانند خلوا الی جایز نباشد
از برای ضعف شرط با خلاف حرکت
سابق و ضعف سبب با نفصال و
و جایز باشد مد مانند شیئ و سوء و اگر
چه در بعضی احوال خاصه از برای و
رش در همه حال و وصل از برای قوة
سبب باتصال همچنانکه جایز است
مد عین و یا عین در حالین وقف و
وصل و مد مانند الموت و اللیل در وقف

از برای قوت بسبب سکون ثانی در
مانند اء منتم من ورائها و انزل
در مذهب فاصل اختلافست بعضی
اعتبار شرط کرده اند اگرچه عارضیست
از برای آنکه بعد از وی همزه متصل
است و قوت دارد پس از باب
مد متصل باشد و نظیر این اعتبار عارض
اعتبار کلمه بعد از وی است که مذهب
ازرق و این مذهب جماعتی است
و از آن جمله است ابو عبد الله ابن
شریح که در کتاب کافی بدین نص
کرده است و ظاهر کلام تیسیر در مسئله
ها انتم اینست و استاد محقق

[illegible]

عبد الواحد مالقی در شرح تیسیر در باب
المد بین من کلمة انجا که حافظ ابو عمرو میگوید
که و قالون و هشام و ابو عمرو و مد خلفهما
گفته است فعلی هذا یلزم المد بین
المخففة و المنیة ان مد هشام لطول و مد
السوسی اقصر و مد قالون و الدوری
اوسط و کله من قبیل المد المتصل
و بزیاده مد از طریق کافی بر استاد
خود خوانده ام اما جمهور شامیان
و مصریان و مغاربه و عراقیان بر عدم
اعتبارند الف فصل را و مسئله انذر
تهم از برای ورش معارض است
بانکه بسبب انجا ساکن است و سکون

از همزه اقوای است واگر کسی را اراده
تفتیش وتحقیق وتفحص بر از این باشد
کتاب نشر شیخ محمد جزری را مطالعه کند
ثالث هرگاه که سبب مد از صفت خود
متغیر نشود خواه همزه وخواه ساکن مد
وقصر جایز باشد بنا بر الغاء عارض
عارض واعتبار آن وهر دو مذهب قوی
است وهر دو نزد صحیح ومشروع و
معمول بهاست وهر دو خوانده ایم
واول ارجح است جماعتی از ائمه مثل
ابو عمرو دانی وابن شریح وشاطبی
وابو الفخر قلانسی وجعبری آن را نیست
کمکوییم که اگر اثر سبب باقی نیست مثل جاء

امرنا

امرنا در قرائت ابو عمرو والم الله در قرائت
همه قصر اولی باشد واگر باقیست مثل
هؤلاء آن در روایت بزی وقالون
مد اولی باشد یا موجود بر عدم مرجح
باشد وبعضی از شراح شاطبیه در مثل
این توسط را نیز اعتبار کرده اند مراعات
للجانبین وقیاس بر سکون وقف کرده اند
واین قیاس صحیح نیست وفرق میان
عروض موجب وتغیر آن واضح است
وخواهد آمد در آخر تنبیه سادس ان شاء
الله تعالی **رابع** هر کاه که از برای ابو
عمرو هؤلاء ان کنتم خوانده شود در
وجه قصر منفصل تقدیر کنند که همزه

اولی مخند وفت جنانچه مذهب جمهور بل
است پس در ها قصر باید کرد از جهت انفصا
ود را ولا ران دو وجه است از جهت
عوض حذف واعتبار و در وجه مد
منفصل او لا ران دو البته مد باید کرد و
جایز نیست مدها بقصر اولاء آن از برای
آنکه خالی نیست که اولاء آن را منفصل بکارند
یا متصل اگر منفصل گیرند با مد ها او را
مد باید کرد و با قصر با قصر و اگر متصل گیرند
آن را با قصر با مد باید کرد چه مد ها که نفصا
لش متفق علیه است با قصر اولاء آن
که اتصالش مختلف فیه است وجهی
نداشته باشد پس از سه وجه در جمیع

ابوعمر

ابو عمرو صحیح نباشد **خامس**
هرگاه خوانده شود از برای ابو عمرو
ها انتم هاؤلاء تقتلون برگیرند که هاها
انتم از برای تنبیه است پس در
وجه مد منفصل جایز باشد دو
وجه در ها انتم بنا بر تغییر همزه و در
قصر منفصل جایز نباشد الا مد
قصر در هر دو مد ها انتم و قصر ها ؤلاء جا
یز نباشد از برای آنکه وجهی ندارد
سادس هرگاه وصل کنند الم فا
آل عمران را بلفظ جلالت در
یای میم از برای همه قرا مد و قصر
جایز باشد باعتبار استصحاب

اولی

حکم و اعتبار بعارض و هر دو وجه از ائمه
منصوص است و ابو الحسن بن غلبون
در تذکره گفته است که هر دو وجه نیکوست
اما من بقصر خوانده ام و بقصر اخذ میکنیم
و ابو عبد الله القاری گفته است
که اگر درین محل توسط نیز فرا گیرند تا مرا
عات جانبین کرده باشند موجه باشد
همچنین گفته اما این مجرد تفقه و قیاس
است و نقل با این مساعدت نمیکند
و اصل درین باب نقل و روایت است
پس توسط که او گفته اصلا عمل نباید
کرد و نشاید و قیاس سکون بر سکون
وقف راست نیست و فرق آنست

که در سکون

که در سکون وقف سبب قصر متغیر شده
مد عارض پس اگر اعتبار بعارض کنند
مد باید کرد و در مد تفاوت حسب
پس توسط نیز ممکن بود و مد طول یافت
و اینجا سبب مد متغیر شده و سبب
قصر عارض پس اگر عارض را اعتبار نمیکنی
و حکم استصحاب مد میکنی چنان
مد که پیش از تغیر سبب بود بباید کرد
و اگر اعتبار بعارض میکنی قصر است
و در قصر تفاوتی نیست والله اعلم

مسئله در عمل با قوالسین و درین
دو تنبیه است **اول** هر گاه که وقف
باسکان یا اشمام کنند بر مانند بناء

مثل الف ولتنوءُ قصر درو اصلا جایز
نباشد واگرچه صاد قست بر وی که سکون
وقفست همچنین توسط جایز نباشد
از برای کسی که مذهب وی در اصل
اشباعست بلکه عکس جایز باشد یعنی
اگر کسی را در مد مرتبه توسط باشد هرگاه
که بر باشند مذکورات وقف کند اشباع
تواند کرد تا اعمال سبب اصلی کرده باشد
با تقویت سبب عارض پس اگر قاری
وقف کند بسکون از برای عاصم
مثلا بر علی السماء خالی از آن نیست
که اعتبار عارض میکند یا نه اگر نکند مثل
حالت وصل باشد یعنی همچنان باشد
که بر مانند

بعارض

که بر مانند حساب وکتاب از برای
او در حالت وقف بسکون قصر
کرده باشد پس مرتبه توسط نگاه دارد
و اگر اعتبار کند بعارض بر توسط زیاده کند و بحال اشباع رساند و همچنان
باشد که بر کتاب و حساب نیز با مد
وقف کرده باشد پس در مثل شاء
پنج وجه جایز باشد اسکان با توسط
و اشباع و اشمام همچنین با توسط و اشباع
و روم با توسط فقط و در مثل من السماء
سه وجه باشد اسکان با توسط و اشباع
و روم با توسط و در مثل یسفک الدماء
و حتی تفیء دو وجه باشد اسکان با توسط

واشباع نتامل فانها دقیقة واکر درین صور
از برای ورش وقفی بسکون کند بغیر از
اشباع جایز نباشد از برای آنکه مرتبه وی
در مد اشباعست وسبب مد متغیر شده
بلکه سبب همزه بسکون تقویت زیاده
کرد پس در مانند شیء ما ورا سه وجه باشد
اسکان واشباع وروم همه اشباع ودر
من السماء دو وجه باشد ودر یسفک الدماء
یک وجه ثانی هرگاه که وقف کند بر مشدد
مثل صوافّ ودوابّ وتبشّرون نزد
مشدد همچنین واللذانّ وهذانّ وهاتیّن
واز یا اللذیّن مقتضی اطلاق ائمه آنست
که فرق نباشد در قدر این مد وقفا ووصلا

واکر در

واکر در وقف زیادتی بر قدر وصل قایل نشوند
دور نباشد چه بعضی از ائمه قایل شده اند
بزیادتی مد مشدد بر غیر مشدد ودر الم
مد لام را بر میم زیاده نهاده اند بواسطه
تشدیدش این خود اولی باشد از
جهت اجتماع سه ساکن والله اعلم
باب ششم در ادغام وادغام بر دو قسم
است کبیر وصغیر وکبیر آن بود که اول از
مثلین یا متقاربین یا متجانسین متحرک
باشد او را ساکن کردانند ودر دوم
ادغام کنند واین در قراءت ابا عمرو
ویعقوب وعاصم از جمله دو کلمه را ادغام
کند یکی قال ما مکنّی در سوره کهف دویم

لا تأمنا در سوره یوسف و در لا تأمنا اشمام
لازم باشد و اشمام درین موضع بهم ساییدن
لبهاست بعد از اسکان حرف
مضموم پس بنا بر اشمام ادغام لا تأمنا
ادغام ناقص باشد و ادغام صغیر آنست
که اول از مثلین یا متجانسین یا متقاربین
ساکن باشد او را در دوم درج کنند
و این هر دو قسم است یکی متفق علیه است
و دیگری مختلفا فیه اما متفق علیه ادغام
دو مثل است که بهم رسند و اول ساکن
باشد خواه در یک کلمه باشد مانند یدرککم
و یوجهه و خواه در دو کلمه مثل فی ضرب بدو
و اضرب بعصاک و ربحت تجارتهم و قلوبهم

مرض

مرض الا گاهی که اول حرف مد باشد
که آن هنگام ادغام نشاید کردن مثل فی یوسف
و فی یوم و قالوا و هم و امنوا و عملوا و
اگر حرف لین باشد نیز ادغام باید کرد
مثل عصوا و کانوا و یاء لین در قران
عظیم نیامده و از متفق علیه است
ادغام ذال است در ظا مانند اذ ظلموا و
دال قد در تا مانند قد تبین و تاء تانیث
ساکنه در دال و طا مثل اثقلت دعوا الله
و قالت طائفة و طا در تا مثل احطت
و بسطت و فرطتم لیکن بیان الاطباق
در امثله مذکوره لازم باشد و در ابقاء
صفت استعلاء قاف در الم نخلقکم

من مارجٍ مبین در سوره والمرسلات و ذا ب
آن خلاف است و هر دو وجه جایز باشد
و معمول در باب اولیت و لام بل و هل
و قل در لام جعد را مثل بل لّما و بل ربکم
و قل لهم و قل ربکم و هل لک و لام هل در
قرآن عظیم بر ا نرسیده اما از مختلف فیه
عاصم ادغام نکرده بود و در روایت الانجا را
در ذال در یلهث ذلک در سوره اعراف
و با را در میم در ارکب معنا در سوره هود
و نون طسم در کانه را در میم و به روایت
بکر ادغام کرده نون یس و نون نون را
در واو والقرآن والقلم و ذال را در تا از
باب اخذ و اتخاذ مثل اخذتم و اتخذتم
و در هم

و در باقی مسایل مختلفه همه جا اظهار کرده و
آن این مواضع است ذال از نزد شش
حرف تا و جیم و دال و زا و سین و صاد
مانند اذ تبرء و اذ جعل و اذ دخلوا و اذ
زین و اذ سمعتمو و اذ صرفنا و دال قد
نزد هشت حرف جیم و ذال و زا و سین
و شین و صاد و ضاد و ظا مانند و لقد
جعلنا و لقد ذرانا و لقد زینا و قد سمع
الله و قد شغفها و لقد صرفنا و لقد ضل
و لقد ظلمک و تا تانیث ساکنه نزد شش
حرف ثا و جیم و زا و سین و صاد و ظاد
مثل کذبت ثمود و جبت جنوبها
و وجبت زدناهم و انبتت سبع

وحصرت صدورهم وکانت ظالمة و
لام هل نزد ثا نحو هل ثوب وتعبیر این
لفظ در قران نیامده و نزد نون مثل
هل ندلکم و نزد تا مثل هل تنقمون ولام بل
نزد هفت حرف تا و زا و سین و ضاد
و طا و ظا و نون مانند بل تؤثرون
و بل زین و بل سولت و بل ضلوا و بل
طبع الله و بل ظننتم و بل نحن عاصم در همه
جا اظهار کند و از مواضع مختلفه باء
ساکنه است نزد فا و آن در قران
پنج موضع است که واقع شده او
یغلب فسوف در سوره نسا و ان
تعجب فعجب در سوره رعد و قال اذهب
فمن در

فمن در سوره سبحان و فاذهب فان
لک در سوره طه و من لم یتب فاو
لئک در سوره حجرات و نزد میم در
یعذب من یشاء در آخر سوره
البقره و در قرائت غیر ابن عامر و
عاصم و فاء ساکنه نزد با در نخسف بهم
در سوره سبا و راء ساکنه نزد لام نحو
فاصبر لحکم ربک هر جا که باشد و هر جا
که واقع شود و لام یفعل مجزوم در
ذال ذلک مثل من یفعل ذلک هر جا
که باشد دال ساکنه نزد ثا و آن در
دو موضع است در سوره آل عمران و
من یرد ثواب الدنیا و من یرد ثواب

الآخرة و ذال ساکنه نزد تا در دو موضع فنبذتها
در سوره طه و در عذت در سوره غافر
و دخان و ثا ساکنه در تا در لبثت و لبثتم
هر جا که بیاید و در اورثتموها در سوره اعراف
و زخرف و دال ساکنه در ذال کهیعص ذکر
در سوره مریم یس عاصم آنچه مقدم ذکر کرده باشد
از مسایل مختلفه ادغام میکنند و یس و باقی
این مواضع همه جا اظهار میکنند باب
هفتم در احکام تنوین و نون ساکنه
تنوین و نون ساکنه چون بحروف هجا
رسند محکوم بچهار حکم کردند اظهار و ادغام و
قلب و اخفا اما اظهار نزد حروف
حلقیست که آن همزه و ها و عین و حا و غین

و خاست

و خاست مثل ینأون و من آمن و عذاب
الیم و ینهون و من هاد و جرف هار
و انعمت و من عمل و سمیع علیم و ینحتون
و من حکیم حمید و فسینغضون و من
غل و عفو غفور و المنخنقة و من خلق
و علیم خبیر و اظهار در این حروف
از جهت بعد مخرج این است بمخرج
نون و ابی جعفر بخلاف غنه و مسیبی
از نافع نزد غین و خا اخفا نموده اند
و استثنا کرده اند لفظ منخنقه و فسینغضون
و ان یکن غنیا را اما ادغام نزد حروف
یرملون باشد در لام و را بی غنه و در
باقی با غنه مثل من یشاء و من نشاء

ومن ربهم وغفورٌ رحیم ومن ماءٍ مهین
ومن لدنه وهدًی للمتقین ومن والٍ
وغشاوةٌ ولهم ومن بارٍ وعاملةٌ ناصبةٌ
اما در لام و را از ابا جعفر غنه نقل کرده اند
و در واو و یا از خلف که راوی حمزه است
عدم غنه منقولست وبعضی از ابی جعفر
نیز گفته اند وصاحب تیسیر نون را از
یرملون اخراج کرده زیرا که داخل
در ادغام مثلین است وفی الواقع چنین
بهتر است اما ظاهر در آنست که مراد
قوم ذکر مطلق مدغم فیه تنوین ونون ساکنه
است پس این هنگام ذکر نون در حروف
یرملون ناچار باشند وذکر مراد ذکر ادغام

ایشان

ایشان باشند در غیر در ان هنگام ذکر نون
وجهی ندارد والله اعلم **اما** در حروف
یرملون بواسطه قرب مخرج بود وذهاب
غنه در لا و را بواسطه شدت قربت
واگر نون ساکن با واو و یا در یک کلمه
جمع شود وآن در قران عظیم چهار لفظ
وارد شده واو را دو موضع قنوان
وصنوان و یا را دو موضع دنیا و بنیان
اظهار باید نمود زیرا که اگر ادغام کنند
مشتبه بمضاعف شود شیخ شاطبی
در کتاب خود گفته که وعندهما للکل
اظهر بکلمة مخافة اشباه المضاعف
اثقلا **اما قلب** گاهی باشد که نون ساکن

دریک کلمه یا دو کلمه و تنوین در دو کلمه بیا رسند
مثل انبئهم لمن باء و سمیع بصیر کرح نون
و تنوین منقلب بمیم شوند و چون منقلب
بمیم شوند اخفا را با غنه باید کرد و قلب
بمیم از جهت آنست که میم مواخر نون
است در غنه و صفت بین بین و جهر
و استفال و انفتاح و انذلاق و مشارک
باست در مخرج و صفت و جهر و استفال
و انفتاح و انذلاق اما اخفا نزد باقی حروف
هجاست و آن شانزده حرفست و چون
الف خارجست زیرا که الف بعد از
نون ساکن صورت ندارد پانزده حرف
می ماند که آن تا و ثا و جیم و دال و ذال

وسین

و سین و شین و صاد و ضاد و طا و ظا و
فا و قاف و کاف و از برای هر یک
سه مثال می‌شود نون در یک و دو کلمه و
تنوین در دو کلمه مثل انت من تحتها
جنات تجری علی الحنث العظیم من
ثمرة قولا ثقیلا انجینا من جنات
غساقا جزاء اندادا من دابة کاسا
دهاقا انذرتهم من ذریة وکیلا ذریة
انزل من زکیها مبارکة زیتونة منسأته
من سندس خالصا سائغا انشاء من
شاء صبار شکور انفروا من صلصال
نکاما مرا منضود من ضل کلا ضربا
بقنطار من طین سعیدا طیبا انظروا

من ظهیر ظلاً ظلیلاً انفسکم من فضل بینی یا جار همین

انفقدلکم من مال رزقاً قالوا منکم من کان

ملکاً کبیراً و در اخفا غنه لازم باشد و هیچ از

قرّا ترک غنه جایز نداشته اند و اخفاء

این حروف بمقدار قرب و بعد از

ایشان باشد پس هرچه اقرب باشد

اخفا زیاده باشد و جه اخفا نزد حروف پانزده

گانه آنست که این حروف از نون همچون

حروف حلق بعید نیستند تا اظهار باشد

و مثل حروف یرملون قریب نیستند

تا ادغام باشد پس در میان قرب و بعید

باشد یعنی میان اظهار و ادغام و میان

اظهار و ادغام اخفا هست و غنه لازم باشد

چنانکه شیخ

چنانکه شیخ شاطبی گفته که وقل بها میم الذی الیا

و اخفیا علی غنه عند البواقی لیکملا و شیخ

محمد جزری در طیبه گفته که و فی البواقی اخفا

بغنة و در باقی کتب قرات نیز مسطور است

اما نون و میم گاهی که مشدد باشند البته غنه

باید نمود مثل آن الله و الجنة و الناس و عم

و لما و ثم اچنانچه شیخ محمد جزری در مقدمه

تصریح آن کرده و گفته که و اظهر الغنة من نون

و من میم اذا شدد او خفین المیم ان

تسکن بغنة لدی باء علی المختار من اهل الا

داء و پسرش در شرح مقدمه تبیین نموده

و اگر میم ساکن باشد و به با رسد بمذهب

اصح معمول به اخفاء با غنه باشد مثل

انبئهم باسمائهم وقلوبکم به وبغیر با بهر حرف
دیگر که رسد اظهار باید نمود مثل لهم آمنوا
وعلیهم غیر المغضوب و در واو و فا هم با
لغه در اظهار باید نمود مثل علی قلوبهم وعلی
سمعهم وعلی ابصارهم وعلی قلوبهم فهم
لا یفقهون **باب ششم** در وقف
ووقف در لغت بند کردن و بریدنست
و در اصطلاح قرا بریدن کلمه است از مابعد
وی و درین باب دو فصل است **فصل**
اول در بیان احکام وقف چون قاری را
ممکن نیست که قصه را یا سوره را بیک نفس
تمام تواند خواند لاجرم اختیار باید نمود از
جهت استراحت و تنفس و تعین حسن

ابتدا

ابتدا بعد ازان وقف منقسم بر چهار قسمست
وقف تام و کافی و حسن و قبیح وقف تام
آنست که کلمه موقوف علیه را تعلق بما بعد
نباشد نه از روی معنی و نه از روی لفظ
مثل وقف بر مالک یوم الدین و ابتدا بر
ایاک نعبد و وقف بر اولئک هم المفلحون
و ابتدا بان الذین کفروا تام از جهت آن
گویند که سخن تمام است و مخاطب را ا
انتظاری نیست پس درانجا وقف توان
کرد و بما بعد ابتدا توان نمود و وقف
کافی آنست که کلمه موقوف علیه را تعلق بما
بعد باشد از روی معنی نه از روی لفظ
مثل وقف بر مما رزقناهم ینفقون و

وابتدا، والذین یؤمنون و وقف بر ومن
قبلک وابتدا به بالآخرة کافی از برای آن گویند
که وقف در وی خوبست و مخاطب را کافیست
وابتدا بما بعد آن جایز است و وقف حسن
آنست که کلمه موقوف علیه تعلق داشته باشد
از روی لفظ و حسن از جهة آن گویند که معنی
مفهوم است در نفس امر و وقف بر آن حسن
و مفید است اما ابتدا بما بعد آن جایز نیست
مثل وقف بر الحمد لله وابتدا برب العالمین
مگر آنکه رؤس آی باشد که ابتدا بما بعد آن
جایز است و وقف بر سر آیات سنت
بود بنا بر روایت که وارد شده از ام سلمه
که گفت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم

درحین

درحین قرات بر سر هر آیه وقف میکرد چنانچه
میگفت بسم الله الرحمن الرحیم پس وقف میکرد
پس ابتدا میکرد به الحمد لله رب العالمین پس وقف
میکرد وابتدا الرحمن الرحیم پس وقف میکرد وابتدا
میکرد بمالک یوم الدین تا آخر برین قیاس و وقف
قبیح آنست که معنی مفهوم نباشد مثل وقف
بر بسم الله الرحمن الرحیم یا بر مالک یوم الدین
و قبیح گویند از جهت عدم تفهیم معنی
و عدم فایده و برین قسم جایز نیست وقف
نمودن مگر بضرورت مثل انقطاع نفس
و تبیین وجوه قرائی وابتدا بما بعد نتوان کرد
بلکه اعاده مقدم باید نمود و در قران عظیم
موضع نیست که وقف بران واجب باشد

و در هیچ موضع نیست که وقف بر آن حرام باشد
چنانچه در کتب مبسوطه مقرر شده و شیخ محمد جزری
در نشر تصریح بیان کرده و در مقدمه نیز گفته که
ولا حرام غیر ما له سبب ولیس فی القرآن من وقف
وجب و این فقیر در بعضی از رسایل خود تحقیق این
مبحث نموده والله اعلم **فصل دویم** در بیان
وقف بر اواخر کلمه و کیفیت آن بدان ایدک
الله تعالی که وقف را در کلام عرب وجوه متعد
ده است و مستعمل از آن وجوه نزد قرا نه وجه است
سکون و این اصل است و روم و اشمام و ابدال
و نقل و ادغام و حذف و اثبات و الحاق
و الحاق عبارتست از ها سکته که لاحق کلمات
می شود مثل فیمه و عمه در قرائت بعضی قرا مثل

یعقوب

یعقوب اثبات عبارتست از یاآت که در وصل
محذوف می باشند مثل وال و واق در قرائت
ابن کثیر و حذف عبارتست یاآتی که در وصل ثابت
می باشند و آن یاآت زواید است مثل یسر
و الی الداع که در کتب قرائت در باب زواید
مذکور است و ادغام و نقل الست که در باب
وقف می باشد بر همزات مثل قروء و المنشئ
و شیء و سوء و الخبء المرء و ابدال در سه نوع
می باشد **اول** اسم منصوب منون غیر
مونث که تنوین آن را در وقف بدل میکنند
مثل ابن کثیر بالف مثل احدا **دویم** اسم
مونث بتا که در وقف آن تا را بدل میکنند
بها مثل رحمت و نعمت **سیم** ابدال همزه

در مثل بثّ او و غیر بحرف مدّ در مذهب حمزه و هشام
و درین باب ازین وجوه مذکوره مقصود نیست
بلکه مقصود اسکانست و روم و اشمام اما
اسکان اصلست در وقف بر کلماتی که در وصل
متحرک باشند از برای آنکه معنی وقف ترکست
و قطع و دیگر آنکه وقف ضد ابتدا است پس
همچنان که ابتدا مخصوص است بحرکت اصل آنست
که وقف مخصوص باشد بسکون و روم عبارتست
از نطق بعضی از حرکت موقوف علیه و آنچه
فقیر از استاد خود نقل کرده اعطاء ثلث است
و ترک ثلثین و برین منوال است کلام حافظ ابو
عمرو دانی که در تیسیر گفته که حتی یذهب
معظمها و اشمام عبارت است از اشارت
بحرکت

بحرکت موقوف علیه بعد از آنکه آنرا ساکن کرده
باشند و از نیست که فرق نیست میان
سکون و اشمام الا بتحریک عضو یعنی
ضم شفتین و از آنست که آنرا اعمی ادراک
نتواند کرد و از نیست که وجهی که در وقف
اسکان جایز است از طول و توسط و قصر
در اشمام نیز جایز است و در روم که بعضی
حرکت هست حکم وصل دارد بغیر از قصر
جایز نیست پس باین اعتبار وقف بر او
آخر کلمه منقسم باشد به سه قسم قسمی آنست که در
وقف بدان بغیر اسکان جایز نباشد و روم
جایز باشد در آن و نه اشمام و آن پنج صنف
صنف است اول آنچه در اصل ساکن باشد

مثل فلا تنهر والرجز فاهجر ومن تعهم دویم
آنچه در اصل متحرک باشد بفتحه غیر منقول و
آن حرکت غیر منقوله باشد مانند ریب و
ان الله ولو منول وآمن وضرب وقول
المس که تجویز کرده روم را در مفتوح مشدد
مثل علیهن ومنهن ومن صدق وکان
ولی الحق غلط وخطاست ومخالف
جمیع علماست وقرا وشیخ محقق محمد جزری
در نشر گفته که متعین است بحفظ در وقف
بر مشدد و مفتوح بروم مثل صواف وکان
ومن صد علیهن پس بسیار از آن کسان
که نمی دانند وقف میکنند بروم از جهت
التقاء ساکنین واین خطاست وجائز نیست

بلکه ثواب

بلکه ثواب در وقف سکونست در امثله مذکوره
باشد بد و جمع ساکنین زیرا که جمع میان
ساکنان در وقف مغفورست وشیخ برهان
الدین جعبری در شرح شاطبی میگوید که
بعضی از جهال قرا وقف میکنند بروم در
مشدد و مفتوح مثل علیهن ومنهن وکان
ومن صد واین غلط وخطاست نقلا
وتعلیلا و اما نقل پس ندیدیم در کتب احدی
از ائمه امصار بلکه نص کرده اند بر منع آن و
اما تعلیل التقاء ساکنین پس التقاء ساکنین
در وقف جائزست ودر احتما محقق مثل
قصر وعین القطر پس در مقدر بطریق
اولی خواهد بود و صاحب تیسیر گفته که

بلبه ثواب

ولا یستعملون فی الفتح والنصب وشیخ شاطبی
مطلقا منع کرده وگفته ولم یره فی الفتح والنصب
قاری وعند امام النحو فی الکل اعملا وشیخ محمد
جزری در طیبه نیز گفته ومنع کرده که وامنعهما
فی الفتح والنصب بلی فی الجر والکسر برام محمد
لا و بالقیاس فی القراءة مدخل فدونک ما فیه
الرضا متکفلا واتئد واعلم **سیم** تای
که لاحق اسمای شود بدل از تای تانیث مانند
الجنة والملائکة والقبلة والعبرة **چهارم**
میم جمع در قرائت صله کننده آن **پنجم**
حرکت عارضه خواه از برای فعل باشند مثل
استبرق وزوالی اکل وخواه از برای التقاء
ساکنین مثل لم یکن الذین کفروا واشتروا

متجد

والصلاة

والصلاة **قسم دویم** آنچه جایز باشد در آن
وقف بسکون وبروم نه باشمام وآن است
که در حالت وصل متحرک باشند بکسره
خواه اعرابی وخواه بنائی بسم الله الرحمن
الرحیم ومالک یوم الدین ومن الناس
وفار نفول وهو الا، واف وسمع سموات
وهمچنین کسره که منقول باشد از حرفی بحرفی
در یک کلمه چنانچه در وقف حمزه می باشد
نحو المرء وظن السوء نه آنکه منقول باشد
از حرفی که در کلمه دیگر باشد مثل ارجع الیهم
یا از برای التقاء ساکنین باشد وساکن
از کلمه دیگر باشد مانند قالت اخرج علیهن
ومن تحت الارض یا آنکه ساکن ثانی از کلمه اولی باشد

مثل ثوبٍ وحینئذٍ ویومئذٍ که درین مجموع
وقف با این سکان باید کرد پس قسم سیم
آنچه جایز باشد دران وقف باسکان وروم
واشمام هرسه وآن آن است که در وصل
متحرک باشد بضمه مادام که آن ضمه منقول
نباشد از کلمهٔ دیگر از جهت التقاء ساکنین
پس هر حرکت را شامل باشد حرکت اعراب
وحرکت بنا وحرکت منقوله از حرفی که محذوف
باشد از نفس کلمه مثال حرکت اعراب مانند
الله الصمد ویخلق وعذابٌ عظیم ومثال
حرکت بنا من قبل ومن بعد ویا صالح
ومثال حرکت منقوله از نفس کلمه دفءٌ
والمرءُ ومثال حرکت منقوله از کلمه دیگر مثل

شاید

شاید روم واشمام دران ضمه لازم قل اوحی
ونون من اوتی ومثال حرکت التقاء
ساکن ضمهٔ تا در قالت اخرج ودال ولقد
استهزئ ومیم علیهم القتال وبهم الاسباب
نزد آنکه ضم میکنند واما ها ضمیر باعتبار ماقبل
منقسم می شود بر نه قسم از برای آنکه پیش
ازوی یا ساکن باشد یا متحرک اگر متحرک
باشد سه قسم می شود از برای آنکه آن حرکت
فتحه خواهد بود یا ضمه یا کسره مثل له وامه
وبه واگر ساکن باشد خالی از آن نیست
که آن ساکن صحیح باشد مثل منه وعنه یا غیر
صحیح ودر غیر صحیح به پنج قسم واجبست
از برای یا الف خواهد بود مثل اجتباه

وهداه با واو مد مثل فيه وان نيه با لينى
مثل واليه وبين يديه ودرين هر سه قسم
مذهب است يكى آنكه اصلا روم واشمام
جايز نباشد وازشاطبيه مستفاد مى شود
بلكه ظاهر است دويم آنكه مطلقا جايز نباشد
ودر تيسير وتجريد وتلخيص وارشاد وكفايه
بغير ازين نيست واختيار ابن مجاهد است
وهر دو وجه را حافظ ابو عمرو دانى در غير تيسير
ذكر كرده سيم آنكه جماعتى از محققان تفصيل
كرده اند پس منع كرده اند روم واشمام را اگر
پيش از ها ضمير ضمه باشد يا كسره يا واو مدى
ولينى ودر غير اين شش صورت تجويز
كرده اند پس درجايى كه پيش از ها ضمير ساكن

صحيح باشد

صحيح باشد يا الف يا فتحه روم واشمام جايز
بمذهب اين طايفه ودر غير اين كه آن
شش مثال ديگر باشد جايز باشد واين
قوليست كه در شاطبيه اولا مذكور است
واختيار شيخ محمد جزرى اين بود چنانچه
در نشر تصريح بآن كرده پس در مثل اليه وعليه
اگر وقف كنند بمذهب آنكس كه
مطلقا تجويز ميكنند اسكان وروم هر دو
جايز باشد ودر وجه اسكان طول وتوسط
وقصر جايز باشد چنانكه چهار وجه گردد مثل
فيه وفرق ميان حرف مد ولين نيست
در تجويز مد وتوسط وقصر اين قدر
هست كه وجه طول در حرف مد اولى

ودر لین اضعف ودر مذهب کسی که اشاره
روم واشمام تجویز نمیکنند سه وجه باشد با
اسکان وآن طول وتوسط وقصر است
ودر مثل اجتباه وبداه بمذهب کسی که
اشاره را تجویز میکنند هفت وجه باشد
سه با اسکان وسه با اشمام ویک با روم ودر
ما انسانیه در سوره کهف از برای حفص هفت
وجه باشد واز برای دیگران چهار وجه همچنین
است علیه الله در سوره انا فتحنا والله اعلم

باب نهم در استعاذه بدان ایدک الله نهم
تعالی که اعوذ بالله گفتن در اول تلاوت
سنت وجهر باید گفت اگر شنونده
باشد واگر مستمع نباشد یا در نماز خواند آهسته
باید گفت

باید گفت وجائز است وقف بران ووصل
آن بما بعد خود از قران مخصوص بقاری با جزیی
یا جزوی یا سوره نیست وصیغه وی المذهب
اصح اعوذ بالله من الشیطان الرجیم است و
اگر زیاده برین نیز نمایند جائز است ودر
روایت از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم
وارد شده وشیخ شاطبی تصریح بآن کرده بقوله
علی ما اتی فی النحل یسرا وان تزد لربک تنزیها
فلست مجهلا اما آنچه در سوره نحل وارد شده شی
ازین نیست وآهسته گفتن در جمیع احوال
ودر آخر تلاوت گفتن که از بعض قرا مثل
نافع وحمزه نقل نموده اند صحیح ومعمول به
نیست اما زیاده از اعوذ بالله من الشیطان

الرجیم الخ از صحیحت وفقیر از استاد خود نقل
دارد هشت وجه است اول اعوذ بالله السمیع
العلیم من الشیطان الرجیم دویم اعوذ بالله العظیم
من الشیطان الرجیم سیم اعوذ بالله بالله من
الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم چها
رم اعوذ بالله العظیم السمیع العلیم من الشیطان
الرجیم پنجم اعوذ بالله العظیم من الشیطان
الرجیم ان الله هو السمیع العلیم ششم
اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم
ان الله هو السمیع العلیم هفتم اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم واستفتح الله وهو خیر الفا
تحین الحاکمین هشتم اعوذ بالله العظیم وبو
جهه الکریم وسلطانه القدیم من الشیطان الرجیم

باب دهم در بسمله بدانکه بسم الله الرحمن الرحیم
گفتن در ابتدا سوره از سوره قرانی ناچار است
الا سوره توبه که بسم الله الرحمن الرحیم در اول
وی نباید گفت خواه ابتدا بآن کند وخواه
وصل کند او را بسوره انفال واگر ابتدا بجزوی
یا جزبا باجزوی نماید مخیر است که بسم الله
گوید یا ترک کند ودر اجزای سوره براءت
خلاف کرده اند وترک اولی است اگرچه
وفی الاجزاء خیر من تلا که شیخ شاطبی گفته
عامست ودر بین السوره بین چهار صورت
ممکن است سه جایز ویکی ممنوع اول
قطع طرفین یعنی وقف بر آخر سوره ماضیه و
بر بسمله وابتدا باول سوره آتیه دویم وصل

طرفین یعنی وصل آخر سوره ماضیه به بسمله و وصل
بسمله با اول سوره آتیه **سیم** قطع اولی و وصل ثانیه
یعنی وقف کردن به آخر سوره گذشته و وصل
نمودن بسمله را با اول سوره آینده و این اولی و
جوه سه گانه است **چهارم** وصل نمودن آخر
سوره گذشته است به بسمله و وقف کردن
بر بسمله و بعد از آن ابتدا اول سوره آینده
نمودن و این وجه ممنوع است و بدین مشعر
است کلام شاطبی آنجا که گفته که ومهما
فصلها مع اواخر سورة فلا تقف الدهر
فیها فتثقلا و وجه این ظاهر است زیرا که نا
خوش است که بسمله که جزء سوره متوخر باشد
ازو قطع کنند و وصل کنند بسوره که جزء آن نباشند

باب یازدهم

باب یازدهم در اختلافات قراء

عشره در سوره فاتحه هفت آیه است
بی خلاف و در تعیین آیه خلاف کرده اند
مکی کوفی بسم الله الرحمن الرحیم را یک آیه
دانسته اند و صراط الذین انعمت
علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین
این مجموع را یک آیه گفته اند و باقی ائمه عدد
بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین این
مجموع را یک آیه گفته اند و صراط الذین انعمت
علیهم را یک آیه دانسته اند و این سوره مدنی
است و بعضی گفته اند مکی است و بعضی
بر آن رفته اند که مکی و مدنیست زیرا که دو نو
بت نازل شده است یکنوبت در مدینه و

واین سورهٔ فاتحة الکتاب وام القران وسبع
المثانی کویند و بیست و نه کلمه است و
صد و چهل و دو حرف است و هر حرفیرا
مخرجیست و صفاتی چنانچه کذشت و بجای
آوردن آنها واجبست و نا جایز است از
باریک گفتن لفظ جلاله که درین سوره واقع
است زیرا که ماقبل وی مکسور است و نا
جایز است و از اظهار نون انعمت زیرا
که بعد از وی حرف حلق است و همچنین
لابد است از بیان استعلا و اطباق صاد
و طا تا مشتبه نشود صاد بسین و طا بتا و نیز
لابد است از تمیز ضاد به استطاله و مخرج
از ظا و لابد است حذر کردن از تحریک حرف

ساکن

ساکن و تسکین متحرک و اختلاس وی و کذلک
لابد است از اعطاء صفات باقی حروف
تا مشتبه بیکدیکر نشوند چون این معلوم شد
بدانکه عاصم و کسائی و یعقوب و خلف
مالک بالف خوانده اند بعد از میم که اسم
فاعل باشد از ملک یملک ملکا بکسر المیم والله المالک
تحقیق حذف کرده اند مفعول او را یعنی
مالک الجزاء والقضاء اضافه کرده اند بظرف
توسعا و باقی قراء که نافع و ابن کثیر و ابو عمرو
و ابن عامر و حمزه و ابی جعفر باشند ملک
بغیر الف خوانده اند که صفت مشبهه باشد
از ملک ملکا بضم المیم حتی نبت والله
تعالی ملک الملوک و ادغام کرده اند

عمرو میم الرحیم را در میم ملک بروایة سوسی از طریق
شاطبیه و بدو روایت بخلاف غنة از طریق
واو متخیر است در مد یک الف و دو الف و سه
الف و یعقوب بخلاف غنة میم الرحیم را در
میم مالک ادغام کرده است و او نیز در مراتب
مد مخیر است مثل ابی عمرو و باقی قرا باظهار خوانده
اند و حمزه در وقف همزه لفظ آیاک و ایاک را
بتحقیق و تسهیل کالیا خوانده و در وصل بتحقیق
میخوانند مثل سایر قرا و قنبل که راوی ابن کثیر است
و رویس که راوی یعقوب است لفظ الصراط
و صراط را بسین خوانده و این لغت اکثر اعراب است
و اصل نیز سین است زیرا که سراط از سرطست
بمعنی بلع یعنی فرو بردن و راه را صراط نامیده اند

زیراکه

زیراکه فرو می برد رونده را و باقی قرا و روات
که نافع ابو عمرو و حمزه و کسائی و عاصم
و ابن عامر و خلف و ابی جعفر و بزی و
روح باشند بصاد میخوانند زیراکه سین مهموسه
و رخوه و مستفله و منفتحه است و طا که
بعد از وی واقع است مجهوره و شدیده
و مستفله و مطبقه است و از مهموسه
رخوه مستفله منفتحه بمجهوره شدیده مستعلیه
مطبقه رفتن دشوار است و از فصاحت
بیرون پس طلب مناسب کرده سین را
قلب بصاد کرده اند بواسطه اشتراک
شین و صاد در صفیر و همس و
مخرج و اشتراک صاد و طا و را در استعلا

مهموسه

واطباق واین لغت قریش است در هر سین
که بعد از وی طا یا غین یا تا یا قاف باشد
وحمزه بجاله لفظ الصراط را باشمام خوانده
است یعنی خلط کرده است صاد را بزا یعنی
تکلم میکنند بچیزی که نه صاد وصریح باشد
ونه زا بلکه میان صاد وزا باشد وخلف
که راوی حمزه است صاد صراط الذین را
نیز باشمام خوانده واشمام لغت قیس است
از جهت مبالغه در تجانس زیرا که زا مجهورست
وصاد نیست وباقی قرا بصاد خالصه خوانده
اند وحمزه ویعقوب لفظ علیهم را در دو موضع
بضمها خوانده اند وقفا ووصلا وضم ها اصل
است بدلیل اجتماع قرا ونحویین بضم ها

قبل از

قبل از اتصال واین لغت اهل حجاز وفصحای
یمن است وباقی قرا که نافع وابا عمرو وابن
کثیر وابن عامر وعاصم وکسائی وابی جعفر و
خلف باشند بکسر ها خوانده اند از جهة
مجانست یا واین لغت قیس است وبنی
تمیم وبنی سعد که اخوان پیغمبر اند صلی الله
علیه واله وسلم وابن کثیر وابی جعفر وخلاف
قالون بخلاف عنه علیهم را در هر دو موضع
بضم میم خوانده اند در وصل باشباع ضمه و
این لغت اکثر اعراب است وباقی قرا که عبارت
از ابی عمرو وابن عامر وکسائی وعاصم وحمزه
وخلف ویعقوب وورش باشند
باسکان میم خوانده اند که لغت قریش است

باب دوازدهم در اختلافات قرا عشره در
سوره اخلاص بدانکه سوره اخلاص مکی است
وبعضی برانند که مدنیست نوزده کلمه است
وشصت وشش حرفست واین سوره نزد مدنی
وعراقی چهار آیتست ونزد مکی وشامی پنج
آیه است پس یک آیه خلافی باشد مکی و
شامی لم یلد را تنها یک آیه داشته اند وباقی
لم یلد ولم یولد مجموع را یک آیه گفته اند وناچارست
از بیرون آوردن هر حرفی از مخرج وی با صفات
چنانکه گذشت در مخارج وصفات ولابدست
از تفخیم لفظ جلاله که درین سوره واقعست
زیرا که ما قبل او مفتوح است وچون احد
را وصل کنند بلفظ جلاله تنوین را مکسور باید
ساخت

ساخت وهیچ لفظ جلاله را ترقیق باید کرد
زیرا که چون وصل کنند ما قبل او مکسور شود
ولابدست از بیان قلقله دال که در آخر
الفاظ این سوره واقع است در حالت
وقف ووصل اگرچه در وصل ساکن باشد
ودر وقف تبیین قلقله اشد است وادغام
باید نمود لم یکن را در لام که بی غنه بجهة جمیع
قرا الا ابا جعفر که غنه از وی منقولست
وحفص از عاصم کفوا را بواو خوانده اند
وضم فا وشعبه از عاصم وباقی قرا بهمزه
خوانده اند بجای واو وخلف ویعقوب
بهمزه خوانده اند با سکون فا وقفا ووصلا
وحمزه نیز بسکون خوانده ولیکن در حالت

وصل نه وصل نه وقف ودر وقف نقل میکنند
حرکت همزه را بفا و همزه را حذف میکنند پس میگویند
کفا و نیز در وقف بدل میکنند همزه را بواو
مفتوحه که بعد از وی الف باشد بدل از
تنوین باسکان فا که کفوا باشند و باقی قرا
بهمزه و ضم فا چنانکه گفته شد خوانده والله
اعلم **خاتمه** در لحن بدانکه لحن بر دو قسم است
جلی و خفی اما لحن جلی که آنست که در کلمات
قرآنی یا در اعراب تغیر واقع شود سوی آنچه
منقولست و این همه کس را معلوم شود خواه
قاری و خواه غیر قاری و لحن خفی آنست
که حروف از مخرج خود ادا نشود یا خلل در صفات
وی حاصل اید و این معلوم نشود الا بر کسی را
که قرآنرا

که قرآنرا فرا گرفته باشد از استاد ماهر صاحب سلیقه
و مدت مدید تعب کشیده باشد و در ادای اشمام
و نقل و تحقیق و تسهیل و ادغام و اخفا
و اختلاس و اشباع و غیر اینها کوشیده باشد
و مخارج و صفات و حروف را دانسته و
محافظت حدود آن کرده بسیار مردمان باشند
که قرآنرا از استاد حاذق قرا فرا گرفته این معنی
را ملاحظه نموده نا کرده قران خوانند و عبادت
دانند و حال آنکه بمعصیت گرفتارند و قرآن
ایشان را لعنت کند و هذا آخر ما اردنا ذکره
والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی
محمد و آله اجمعین تمت الرسالة علی ید العبد الاقل
العباد رحیم ابن محمد شریف
تم تم

قال رسول الله عليه الصلوة والسلام من ضمن لجاهل
وقف على عشرة مواضع فى القران ضمنت الجنة
بدانكه كل قران پنج هزار نود و هشت وقفت
وازآن جمله ده وقف غفرانست الاول
فى السورة المايدة على قوله تعالى يا ايها الذين
آمنوا لا تتخذوا اليهود والنصارى اولياء
والثانى فى سورة الانعام على قوله تعالى انما
يستجيب الذين يسمعون والثالث فى سورة
السجده على قوله تعالى افمن كان مومنا كمن
كان فاسقا لا يستوون والرابع فى سورة يس على
قوله تعالى وآثارهم والخامس يا حسرة
على العباد والسادس من بعثنا من مرقدنا
والسابع وان اعبدونى والثامن مثلهم كمثل

والتاسع

والتاسع والعاشر فى سورة الملك على قوله تعالى
صافات ويقبضن ٥ تم ٥٥٥ طريق ختم
قران كه سيد كاينات تلاوت فرموده اند يوم
الجمعه من سورة الفاتحه الى سوره الانعام يوم السبت
من سوره الانعام الى سورة يونس يوم الاحد
من سوره يونس الى سورة طه يوم الاثنين
من سورة طه الى سورة عنكبوت يوم الثلثا
من سورة عنكبوت الى سورة زمر يوم الاربعا
من سورة زمر الى سوره اذا وقعة يوم الخميس
من سورة اذا وقعه الى آخر القران چون اين
طريق باتمام رساند بدنيتيكه خوانده باشد
حضرت حق سبحانه وتعالى به نيت خير برآورده
كرداند وبعد از وظيفه هر روزه دعاى كه نوشته

می نمودکه خوانده اند و در سجده حاجت که وارد است بطلبند دعا

اینست اللهم لک الحمد والیک و بک المستعان وانت

المستاق ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

تمت والوقوف اللازم فی سورة البقر

بمومنین م مثلا م الظالمین من الذین آمنوا م

من بعد موسی م علی بعض م ولا نوم م الملک م

مثل الربوا م وفی سورة آل عمران الا الله م یحزنونک م والراسخون فی العلم ر

اغنیاء م وفی سورة النساء ولد م وفی سورة المائدة

ان تعبدوا م بالحق م اولیاء م بما قالوا م ثلثة م

علی ولدکم م وفی سورة الانعام تما تشرکون م

ابناءهم م تعلمون م وفی سورة الاعراف حافرة

الیوم م وفی سورة الانفال قتلهم م وفی سورة

التوبة من بعض م وفی سورة یونس قولهم م

بنا نوح م وفی سورة هود من اولیاء صالحا

وفی سوره یوسف لا یوجد وقف لازم وفی سورة یو

الرعد ایضا وفی سورة ابراهیم ایضا وفی سورة

الحجر ضیف ابراهیم م منهم م وفی سورة النحل م

اکبر م وفی سورة بنی اسرائیل عددنا م ونذیرا م

وفی سورة الکهف لا یوجد وقف لازم

وفی سورة مریم فی الکتاب م مریم م اذ قضی

الامر م وراءهم م وفی سورة طه علی عینی

وفی سورة الانبیا لا یوجد وقف لازم وفی سورة

الحج ایضا وفی سورة المؤمنین واعناب م وفی

سورة النور لا یوجد وقف لازم م وفی سورة

الفرقان ایضا وفی سورة الشعرا ابراهیم م وفی سورة

النمل لا یوجد وقف لازم م وفی سورة القصص آخر م

وفى سورة العنكبوت لوط م لبيت العنكبوت
لهى الحيوان م وفى سورة الروم لا يوجد وقف
لازم وفى سورة لقمان ايضا وفى سورة السجده م
ايضا وفى سورة الاحزاب ايضا وفى سوره سبا
ايضا وفى سورة الملائكة ايضا وفى سورة يس
الغريز من مرقدنا م قولهم وفى سورة الصافات
لابراهيم وفى سوره ص نباء الخصم ايوب
وفى سورة الزمر اولياء م اكبر م وفى سوره المؤمن م
كل شئ وفى سورة سجده لا يوجد وقف لازم
وفى سورة حم عسق ايضا وفى سوره محمد صلى الله
عليه وآله وسلم رفرف لا يؤمنون وفى سوره الدخان
وما بينهما م مجنون م عائدون م وفى سوره الجاثية
لا يوجد وقف لازم وفى سوره الاحقاف ايضا

وفى سوره

وفى سورة محمد صلى الله عليه وآله وسلم ايضا وفى
سورة الفتح ايضا وفى الحجرات ايضا وفى سورة
ق ايضا وفى سورة الذاريات المكرمين م و
فى سورة الطور يلعبون وفى سورة النجم لا
يوجد وقف لازم وفى سورة القمر عنهم م
سوء م وفى سورة الرحمن المجرمون م وفى سورة
الواقعة كاذبة م وفى سورة الحديد م لا يوجد
وقف لازم م وفى سورة المجادلة م ايضا وفى
سوره الحشر شديد العقاب م وفى سورة م
الممتحنة والصف والجمعة والمنافقون والتغابن
والطلاق لا يوجد وقف لازم م وفى سورة
التحريم امراءة فرعون م وفى سورة الملك
لا يوجد وقف لازم م وفى سورة ن م الكريم م لما

بصاحب الحوت وفی الحاقة والمعارج لايوجد
وقف لازم م وفی نوح لايوخر م وفی الجن لا
يوجد وقف لازم م وفی سوره المزمل ايضا وفی
المدثر ايضا وفی القيمة ايضا والدهر والمرسلات
والنبا لايوجد وقف لازم م وفی النازعات
امرا م خاسرة م موسی م وفی عبس والتكوير وفی
الانفطار والمطففين وانشقت والبروج والطا
رق والاعلی والغاشية والفجر والبلد والشمس
والليل والضحی والم نشرح والتين واقرا والقدر
والبينة والزلزال والعاديات والقارعة و
التكاثر والعصر وهمزه والفيل ولايلاف
والماعون الی اخره القران لايوجد وقف لازم

تمت

مجموع

مجموع حروف قرانی صد و ده هزار و سیصد و پنجاه
حرف منقوطست و باقی مجرده و از منقوطات
شصت و سه هزار و ششصد و نود و هفت حرف
یک نقطه دارد و چهارده هزار و چهارصد و هفتاد
و سه تحتانی و فوقانی و چهل و دو هزار و نهصد و
یک حرف دو نقطه دارد هفده هزار و دوازده
فوقانی و باقی تحتانی و سه هزار و پانصد و بیست
و نه حرف سه نقطه دارد فوقانی و عدد نقاط
صد و شصت هزار و سیصد و چهل شش است
در هر نقطه نکته از توحید مندرج است تحقیقش
انکه مبدا حروف نقطه است چه بی نقطه خط وجود
نگیرد تمت مجموع حروف قران سیصد و بیست و دو
یکهزار حرفست و کلماتش هشتاد و دو هزار کلمه است

تمت

وبدانکه فاء ولیتلطف در سورة الکهف نصف قرآنست .... در بیان وقوف وقف لازم آنست که ترک او معنی شنیع شود و مطلق آنست که ابتدا از ما بعد موقوف علیه و وقف مجوز آن بود که هم وقف را وجه بود و هم وصل را اما وجه وصل ظاهرتر و قوی تر بود و وقف مرخص آنست که دو سخن باشند بیکدیگر متعلق اما هر یکی جدا افادت معنی تمام بود و ق علامت قیل است یعنی بعضی وقف کرده اند و ک علامت کذلک است یعنی همان حکم ما قبل او دارد این نیز دارد و لا یعنی لا وقف علیه سکته یعنی بروی اندک توقف باید کرد با قطع اعراب بی قطع نفس بدانکه متاخرین برین رموز مذکور هفت رمز دیگر زیاده کرده اند و آنها اینست

و آنها اینست قف قفه س ق قلا صل صلی و سکته اما قف حکم ط دارد و اما قفه و س هر دو علامت سکته اند یعنی بروی اندک توقف باید کرد با قطع اعراب بی قطع نفس و اما ق علامت قیل است مع وقف جایز است بقول ضعف و اما قلا یعنی وقف جایز است بقول ضعیف و اما صل مثل صند قف است و اما صلی مثل میم اولی است و اما کاف بمعنی کذلک است یعنی حکم ما قبل دارد ؞ تم ؞ بدانکه همه قراء شش رمز وضع کرده اند جهت بیان عشرها و خمسها و آیتها و اختلاف آنها اینست ه ع حب عب تب لب چون کوفی و بصری در خمس اتفاق نمایند ه

رمز ایشانست و چون اختلاف کنند رمز
کوفی همان ها است و رمز بصری حب
و چون کوفی و بصری در عشر اتفاق کنند عین
رمز ایشانست و چون اختلاف کنند رمز
کوفی همان عین است و رمز عب و چون
در آید میان کوفی و بصری لب علامت عرنفر
لب است بنابرین رموز بیت یاد شد تمت ○○○○○
جمیع آیات قرآنی بعدد اهل کوفه شش هزار و
دویست و سی و شش است و بعدد اهل بصره
شش هزار و دویست و چهار و بعدد اهل مکه
شش هزار و دویست و دوازده و بعدد مدنی
اول شش هزار و دویست و چهارده و
بعدد مدنی اخیر شش هزار و دویست

هفده

هفده و بعدد اهل شام شش هزار و دویست
شش یاد شد تمت ○○○○○○○○○○○○○
آیت قرآن که خوب و دلکش است ○ شش
هزار و ششصد و شصت و شش است ○ یک هزار ازش
وعظ یک دیگر وعید ○ یکهزار ازش نهی و یک
امر شدید ○ یکهزار او مثلها و اعتبار ○ یکهزار او
قصصها و اختیار ○ پانصد ازش بحث حلال
است و حرام ○ صد دعا و تسبیح و ورد صبح و شام ○
شصت و شش منسوخ و ناسخ ای لباب ○ فهم
کن والله اعلم بالصواب ○○ اندر وقوف
حافظا این نظم را بشنو کنون ○ تا ترا در وقف
باشد رهنمون ○ میم وقف لازمست مگذر ازو ○
ور گذشتی خوف کفر است اندر او ○ طا چه وقف

مطلق آمد هر تا را بکذری زو کجا جست ورا

ج جا نیز بکذری زو هم خور است لیک در وی

ایستادن بهتر است ز تجوز ایستی هم در

خور است لیک بکذشتن از واو کثیر است

ص را وقف بر خصّ خوانده اند ایستی در وی

اگر تو مانده لا اگر باشد علامت اندر او

نیست وقف آنجا تو بکذر از او

و هذا آخر ما اردنا ذکره والحمد لله

رب العالمین والصلوة والسلام علی

محمد و آله اجمعین تمت الرسالة

علی ید العبد الاقل العباد

رحیم یوم الاثنین شهر ۱۲

جمادی الاول سنه ۱۰۱۹

۲۳

